

ترجمه حسین سخاوتی

گروه زبان و ادبیات فارسی

ادب عربی در گذشته و آینده

اثر

دکتر طه حسین

استاد فقید دانشگاه قاهره

نمیدانم آیا مردم همانطوریکه پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم با مسائلی روبرو شده‌اند و مطالبی را مورد بحث و پژوهش قرار داده‌اند. در جنگ‌های گذشته نیز مسائل و مطالبی را مورد بحث و رسیدگی قرار میداده‌اند. یا نه. هنوز جنگ جهانی اول به پایان نرسیده بود که مردم باین اندیشه افتاده بودند که میزان تأثیر جنگ در آثار ادبی از منظوم و منثور و فعالیت ادبی شاعران و ادیبان چه خواهد بود. همچنین در بجهت جنگ جهانی دوم باز مردم از خود می‌پرسیدند تأثیر جنگ در ایجاد آثار ادبی چه خواهد بود. همچنانکه «جمیل» به معشوقه خود «بشینه» گفته است هر پرسش را پاسخی است. از این رو مردم زندگی ادبی را از حیث قدرت و ضعف پیشرفت و انحطاط و تطور در بعضی شاخه‌های آن چه از جهت نمو و رشد و چه از جهت فنا و انقراض و همچنین تحول آن چه بسیار و چه کم، مورد بررسی و مطالعه قرار داده و پیش‌بینی‌هایی در این زمینه کرده‌اند. اما حوادث و رخ داده‌های بعدی برخی از این پیش‌بینیها را تکذیب

و بعضی دیگر را تصدیق و تأیید کرد بطوریکه یکی از برجسته‌ترین ادیبان فرانسه در اثناء جنگ جهانی دوم در پاسخ یکی از پرسشهای گوناگونی که در این زمینه از وی شده گفته است: نسید انم جنگ را در آثار ادبی اثر است یا آثار ادبی را در جنگ. البته این پاسخ چیزی جز نوعی از انواع شك و فنی از فنون تردید نیست، تردیکه زاده‌ی احتیاط است و احتیاط هم ایجاب میکند که آراء و نظریات گوینده محتاط برخلاف حق و حقیقت و طریق صواب نباشد. ناچاریم اقرار و اعتراف کنیم که پیش آمده‌های بزرگ و مصائب سترگ اثری بس شگرف و ژرف در زندگی مردم دارند و هنگامی که زندگی مردم بدان متأثر شد خواه ناخواه ادبیات مردم نیز از آن متأثر میشود، زیرا این آثار ادبی در بررسی نهائی و فرجام کار چیزی نیست جز تعبیری از زندگی و تصویری از آن، اگر اصل متغیر شود، البته فرع و تصویر نیز تغییر میپذیرد و اگر درون سو (معانی و مفاهیم و محتوی) دگرگون شد خواه ناخواه وسیله تعبیر و بیان نیز دگرگون خواهد شد. اگر تعمق و ژرف اندیشی یونانیان و میزان دانش و خواست آنان از علم پایه‌ما بود این امکان وجود داشت که از یکدیگر تاثیر (جنگ میدی) را در آثار ادبی خود بپرسند و میزان تاثیر آن را مورد بررسی و پژوهش قرار دهند و همچنین این امکان وجود داشت که یکی از برجسته‌ترین و باهوش‌ترین ادیبان یونان پیش بینی کند که جنگ میدی نه تنها موجب ایجاد آثاری بس ممتاز در ادب یونانی خواهد شد بلکه در بسیاری از آثار ادبی جهان در عصور مختلفه و شرایط متضاد و متباین آن تأثیرات شگرف و عظیم خواهد داشت و همچنین این امکان وجود داشت که یکی دیگر از شایسته‌ترین ادیبان یونان پیش بینی کند که جنگ میدی شعر تمثیلی را باشدت هرچه بیشتر به پیش می‌راند و موجب تحولی بس عظیم در نمایشنامه‌های منظوم خواهد شد و برای انسانیت شاهکارهای ایسکولوس و سوفوکل و اورپید را بارور خواهد ساخت و سخنان و گفتار قصه پردازان را با شدت هرچه بیشتر به تطور می‌کشاند و برای یونان و یونانیان تاریخ هرودوت

را به وجود می‌آورد و برای عالم انسانی هنر تاریخ‌نویسی را که از بهترین و گرانمایه‌ترین فنون ادبی است و به یونان نثر فنی را که نو و تازه است اهدا می‌کند. و برای یونانیان پایه و شالوده فلسفه دلاویز یونانی را پی‌ریزی می‌کند که بعدها در دامن خود فلاسفه‌ای بزرگ چون سقراط و شاگردان بیداردل و هوشمند او را پروراند. اگر یونانیان چون ما به بحث و بررسی و تحقیق می‌پرداختند روایات بود که از یکدیگر پیرسند که اثر جنگ بیلوبونیز در حیات عقلی و ادبی‌شان چه خواهد بود و در این صورت این امکان وجود داشت که پیش‌بینی کنند که این جنگ موجب ایجاد فقه تاریخ و فلسفه آن خواهد شد همچنانکه ما این دو علم را در کتاب نوسودید می‌بینیم و بچشم می‌خورد. و یا پیش‌بینی کنند که این جنگ مایه تحول هنر نمایشنامه‌نویسی تراژدی با رنگ و بوئی فلسفی خواهد شد آنچنانکه در آثار اورپید بچشم می‌خورد و سبب خواهد شد که اریستوفان شاهکارهای کومیدی جاودانه خود را بیافریند و دیگر اینکه سفسطه کم‌مایه سوفسطائیان در اثر این جنگ به فلسفه‌ای عمیق تحول یافت که اریستوفان بدان و به پیشوای آن سقراط در داستان «ابر» بدیده استهزاء می‌نگریست. اما یونانیان اینگونه پیش‌بینی‌ها را دوست نمی‌داشتند بلکه پیش‌بینی‌هایی را دوست داشتند که آسان و سهل بود و به آمال و اعمال‌شان بستگی داشت. یونانیان در پیش‌بینی‌ها و خواست‌ها بخدایان خود متوسل می‌شدند هم‌چنانکه اعراب مسیر حوادث و آرزوها را در خط سیر پرندگان می‌جستند، بعبارت دیگر اگر یونانیان به پیش‌بینی‌ها علاقه‌ای نشان میدادند برای طلب آن و تفسیر و تأویل آن در معبد دلف نزد آپولون و در نزد خدایان دیگر در معابد دیگر خواسته و یا نخواسته رخت سفر می‌بستند و از اینگونه خدایانی که وحی را بر مردمان و زنان برگزیده القاء می‌کردند، طلب وحی می‌کردند اما آینده ادبیات و سرنوشت آن مسائلی بود که بدان دل‌بستگی نداشتند و در پیرامون آن نمی‌اندیشیدند.

همین قدر کافی بود که از شاهکارهای ادبی منظوم و منثور و شاهکارهای

دلاویز هنرمندان در نقاشی و مجسمه‌سازی و کارهای ساختمانی لذت و تمتع ببرند. شکی نیست که جنگ‌میدی موجب برخورد شرق آسیا با یونان شد و این برخورد شدید و متصل در خرده‌ها و دل‌ها و ذوق‌های یونانیان شراره‌هایی برانگیخت که آتش مقدس عقلانی آنان را روشن کرد و فروزش این آتش مقدس، زمین را به نور علم و دانش منور ساخت و عالمیان را فراگرفت. و همچنین شکی نیست که جنگ بیلوبونیز اولاً موجب برخورد خود یونانیان شد و سپس موجب برخورد یونانیان با قسمتی از اروپا. این جنگ سبب شد که یونانیان گوهر خود را بشناسند و در خلال آن به نفس انسانی یا به گوشه‌هایی از جوهر نفس انسانی پی ببرند و در نتیجه به تفکر و اندیشه و احساس پرداختند در حالی که پیش از این جنگ، عاری از اینگونه حالات و صفات بودند. بدین ترتیب به تعبیر و تصویر احساس و اندیشه پرداختند. این نتیجه‌گیری درباره جنگ‌های اسکندر و جانشینان او و جنگ‌های رومیان در ایتالیا و اماکن دیگر در شرق و غرب نیز صادق است. این جنگ‌ها همه در ادبیات قدیم تأثیری عمیق بجای گذارد و برای انسانیت شاهکارهای ادبی جاودان بوجود آورد که اکنون از آن لذت می‌بریم و تاج جهان پایدار است انسانیت از آن استفاده و لذت خواهد برد. و آیا دلیلی گویا تر ازین هست که دوشاهکار عظیم: ایلیاد و اودیسه نتیجه و زاده جنگ طرواده «تروا» است جنگی که تاریخ از آن تقریباً چیزی نمی‌داند.

این درباره ادبیات ما نیز صادق است اگر تازیان مقارن ظهور اسلام همانند ما رنج بحث و تفکر و تعمق را بخود می‌دادند هرآینه این سؤال را از خود میکردند که ظهور اسلام و جنگ‌های داخل سرزمین عرب و خارج از آن و فتوحات مسلمانان چه تأثیری در زندگی ادبیات عربی دارد و همچنین جوانان سوشمند و بزرگان قریش می‌توانستند پیش‌بینی کنند که ظهور اسلام و فتوحات مسلمین شعر عربی را چنان دچار تحول و دگرگونی خواهد کرد که هرگز

بخاطرها راه نمی‌یافت و برای‌شان چنان نثری بوجود خواهد آورد که در موضوعات مختلف علمی، متنوع و گونه‌گون باشد. ولی بزرگان و جوانان قریش در اینگونه امور هرگز رنج اندیشه و کنجکاوای را بخود راه نمی‌دادند زیرا همانند یونانیان و رومیان به آنچه که زندگی از خیرات در دست‌رس‌شان می‌گذاشت خوشدل بودند و بهره‌مند می‌شدند و از بدی‌ها و مصائبی که زندگی دچارشان می‌کرد رنج می‌بردند و به ساخته و پرداخته راضی بودند و اگر رنج پیش‌بینی و علم‌غیب را بخود راه میدادند در این زمینه زیاده‌روی و اسراف می‌کردند فی‌المثل علم‌غیب را از مسیر پرندگان و یا کاهنان و یا شیاطین نازل شده بر آنان و یا از انبیاء و وحی و معجزات آنان جستجو می‌کردند تازه مانند یونانیان و رومیان در امور عقلی و قلبی و احساسات و عواطف دست به دامن علم‌غیب نمی‌زدند بلکه آنچه می‌خواستند زندگی جسمانی در این جهان و زندگی روحی و روانی در آن جهان بود. با اینهمه شکی نیست که وحدت و یگانگی مردم عرب با ظهور اسلام، ادبیات واحدی را بوجود آورد و این ادب را به راهی نو و شیوه‌ای جدید راهبرشد و همچنین شکی نیست که برخورد و ارتباط عرب‌ها با ملت‌های دیگر آتش ادب و هنر و دانش را در جان‌های تازیان و ملت‌های دیگر فروزان و رخشنده کرد.

بفضل این برخورد و نتایج مترتب از اختلاط و آمیزش آنان با یکدیگر و با آشنائی تازیان با دیگران و آشنائی آنان به یکدیگر از هم‌جنسان خود و از آشنائی و معرفت این ملت‌ها و تعاون و همکاری آنان با یکدیگر چه از روی رضایت خاطر و چه عکس آن، سرزمین اسلامی را نور معرفت و دانش فرا گرفت.

کسی چه میداند شاید پیشینیان از ما به حقیقت و صواب نزدیک‌تر و به میانه‌روی و اعتدال گراینده‌تر بودند. آنان خود را به چیزی که تحمل آن را نداشتند رنج نمی‌دادند، زندگی را آنچنان که بود برداشت می‌کردند و بدان

می‌زیستند سپس آنچه را که از حقایق و پدیده‌ها می‌توانستند کشف و تحقیق کنند ثبت و ضبط می‌کردند. قدمای عرب تطور ادب عربی را پس از وقوع آن شناختند همچنانکه قدمای یونان تطور ادب یونانی را پس از وقوع آن شناخته‌اند.

تازیان کهن، تطور ادب عربی را به گونه‌ای ثبت کردند که به حقیقت اندکی نزدیک است و در آن تکلف و بیگانگی و دوری از حقیقت وجود ندارد آنان خود را از پیش‌بینی مسائلی که حوادث و رویدادها گاهی آنرا تصدیق و زمانی تکذیب می‌کنند حفظ کردند. پیشینیان در حقیقت خود را از شک و تردیدی که به آن ادیب فرانسه دست داده بود و میگفت: نمیدانم جنگ را در ادبیات تأثیر است و یا ادبیات را در جنگ رها ساختند. آنچه آشکار است اینست که این موضوع به مسأله پیشرفت زندگی مادی و عقلی ما، بر میگردد و این پیشرفت زندگی مادی و عقلانی، ما را به انواع مختلف غرور و خودخواهی واداشت که به پنداریم ما به انجام کارهای بسیاری قادریم که پیشینیان به آن قادر و توانا نبودند.

مادام که میتوانیم زمین را با قطار و ماشین و دریا را با کشتی که بر پشت آن روان است و در شکم آن شناور و هوا را با هواپیماها و زمان و مکان را با همه اینها و نیز با برق و رادیو غارت کنیم و مادام که میتوانیم بر طبیعت تسلط یابیم و آن را رام سازیم و پرده‌های اسرارش را بشکافیم و آنچه را که سالیان دراز از حیث زمان و مکان بر ما حاکم و فرمانروا بود بدور اندازیم در صلاح غرور ماست که به حد و اندازه‌ای قانع نباشد و در پیش‌بینی مسائلی که امکان توانائی آنرا در خود می‌بینیم تردد و دودلی را روا نداریم.

میگویند تاریخ فنی است که میتواند به کشف مستقبل و آینده به یاری گذشته و حقایق رویدادهای آن کومک کند ما هم آنرا تأیید و تصدیق میکنیم البته مردم بسیاری هستند که آنرا پذیرا نیستند اینان به تاریخ با دیدی تمسخرکننده و ترحم

آميز می‌نگرند و با لبخندی تحقیرآمیز با آن مواجه می‌شوند.

آینده را بگونه‌ای انتظار می‌کشند که مجهول و نامعلوم را. گمان بزرگ اینست که این عده بسیار کم، درست می‌گویند ولی ما درست بینی آنان را دوست نمی‌داریم و خود را بدان مکلف نمی‌دانیم بلکه به درست بینی‌شان اطمینان نداریم زیرا ما را به تواضع و فروتنی و اعتدال و میانه‌روی ناچار می‌سازد و سوق می‌دهد و میان ما و غرور، یا بین ما و اغراق در غرور، مانع و حائل می‌شود. اگر غرور: انسان را به بازی نگیرد و او را بر آن ندارد که بر همه چیز تواناست و این حق اوست که هر چیز را تجربه کند و در آن بکوشد ارز و بهای انسان چه خواهد بود از این نظر معاصرین موضوعات بسیاری را مورد بررسی قرار دادند و از میان این موضوعات آینده‌زندگی ادبی است و این سؤال مطرح است: با رویدادهای بزرگی که شرق را با غرب و شمال را با جنوب درهم آمیخت و نسل‌های دور از هم را بهم نزدیک ساخت و موانع بین‌ملت‌ها را از میان برداشت آری با اینهمه رخدادهای بزرگی که بسیاری از امور را دگرگون کرد و سپس بسیاری از ارزش‌ها را واژگونه و دگرگون ساخت و باز هم بسیاری از تأثرات ما را به این‌صورت و چهره‌ها و همچنین ارزیابی ما را به این ارزش‌ها و پس از همه عقیده و نظرمان را بآنچه هست و باید باشد تغییر داد در این‌صورت و با اینهمه رخدادهای بزرگ و دگرگونی ارزش‌ها و ارزیابی مجدد آنها، روند ادبی چه خواهد بود؟

اما ادیبان میانه‌رو و معتدل اروپائی در پیش‌بینی آینده‌زندگی ادبی، شك و تردید دارند، همانگونه که آن ادیب فرانسوی که پیشتر گفته‌ام شك و تردید داشت. یا اینکه در حکم احتیاط می‌کنند و در ارزیابی آن‌جانب اعتدال را رعایت می‌کنند و برای این مسائل خرد و اندک که ما آن را نمی‌شناسیم و آن را بعدها در زندگی روزانه و سپس در زندگی عقلانی مسا، اثرات شگرف خواهد بود حساب‌هایی می‌کنند که درخور اهمیت و شایان توجه و عنایت است.

و در ورای آن انتظارات عظیمی دارند. شکی نیست که ما بسیاری از امور را دانسته‌ایم ولیکن شکی نیست آنچه از دانش میدانیم کم است و آنچه نمیدانیم بمراتب بیشتر است از آنچه میدانیم و همچنین شکی نیست که ترقیات مادر زندگی مادی و معنوی بسیار است ولی با اینهمه تردیدی نیست که آنچه را تحقق بخشیده‌ایم از این ترقیات و پیشرفت‌ها، در مقایسه با آنچه در انتظار تحقق آن هستیم بسیار کم است و این چیزی که ما در انتظار تحقق آن هستیم ممکن است که ناگهان و غیر مترقبه دست دهد و شاید بعضی از آن به آرامی و درنگ و پس از سعی و کوشش و استعداد و آمادگی برای ما فراهم شود. اگر طبیعت و سرشت‌مان، ما را به غرور و ماجراجوئی میکشاند بر خرد ماست که آن را تحت ضبط و ربط درآرد و برای این ماجراجوئی حد و اندازه‌ای قائل شود، و ما را به اعتدال و میانه‌روی در گفتار و کردار وادارد. پیش‌بینی آینده زندگی ادبی و کوشش در آن ناممکن نیست ولیکن صلاح نیست که در این راه افسار گسیخته به پیش رویم بی آنکه خویشتن‌داری و احتیاط را مراعات کرده باشیم. رعایت دقت و احتیاط بمن حکم میکند که از هم‌اکنون بگویم که من چیزی را پیش‌بینی نمیکنم زیرا وسائل ارائه این پیش‌بینی را در اختیار ندارم بلکه میکوشم با نگاهی گسترده به ادبیات معاصر عربی، بعضی از حقائق نظیر آن را در روزگاران گذشته مورد بررسی و پژوهش قرار دهم و بعضی از امکانات نظیر آن را در آینده پیش‌دآوری کنم.

من ادب عربی را در گذشته نزدیک و دور و آینده نزدیک آن، مورد مطالعه و بررسی قرار میدهم و گمان ندارم که در این زمینه احاطه و تسلطی دارم بلکه کوششی است که از دقت نظر و ژرف‌اندیشی و تعمق پرهیز دارد زیرا ژرف‌نگری و دقت نظر، نیازمند نوشتن کتابی در این زمینه است نه یک مقاله؛ هرچند این مقاله مفصل باشد. در تاریخ ادبیات عربی پدیده و خصیصه‌ای است که شاید دیگر ادبیات بزرگ‌کهنه و نوش با آن مشترك باشد ولی در ادب عربی روشن‌تر

و نمایان‌تر از دیگر ادبیات بزرگ جهانی بچشم می‌خورد. ادبیات کهن یونان سده‌های دراز زیست سپس میان خود و مردم پرده‌ای فرو کشید و ناپدید شد. همینکه ملت یونان در عصر حاضر زندگی را از سر گرفت، ادبی را بوجد آورد که رابطه و پیوند آن با ادبیات یونان باستان هر چه می‌خواهد باشد ولی باید گفت که نه جزئی از آن است و نه دنباله آن. پس ادبیات یونان باستان در این صورت بخود زنده است می‌خواهم بگویم که زندگی خود را از ملتی زنده که آن را پیروید و نیرو دهد و بر آن بیفزاید، دریافت نمی‌کند و کمک نمی‌گیرد، بلکه زندگی خود را مدیون شخصیت نیرومند یونانیان کهن است که بآن بخشیده‌اند و هبه کرده‌اند. و قتیکه آثار هومر یا بندار یا افلاطون را می‌خوانیم، به یونانیان معاصر نمی‌اندیشیم و این آثار جاودانه کهن را با آنچه یونانیان معاصر از شعر و نثر می‌آفرینند پیوند نمی‌دهیم بلکه این آثار و غیر آن را می‌خوانیم و به یونانیان کهن و باستانی که آن را آفریده‌اند می‌اندیشیم. نزدیک است معتقد شویم که پیوند ما و این ادب باستانی و نسل‌هایی که آن را آفریده‌اند ضعیف‌تر از پیوند یونانیان معاصر و آن ادبیات نسل‌های آفریننده نیست. محققاً بعضی از جوامع و محافل ادبی و هنری در غرب اروپا و در فرانسه خصوصاً پیوندشان به یونانیان کهن و باستانی و میراث ادبی و هنری و فلسفی‌شان بیشتر و استوارتر است از پیوند یونانیان معاصر به قدمای یونان. مثلاً بیاد ندارم که یونانیان معاصر شاعری چون راسین یا نویسندگانی چون ژیرود و یا شاعر و نویسندگانی چون پل‌والری به جهان نو هدیه کرده باشند. همه اینان و دیگر ادیبان معاصر غرب با یونانیان باستان زندگی میکنند و از سرچشمه ادبیات و هنر و فلسفه آنان فیض می‌برند و با این ادبیات و هنر و فلسفه به گونه‌ای زندگی می‌کنند و آنرا احیاء میکنند که هنوز یونانیان معاصر بآن پایه نرسیده‌اند. این موضوع در مقام مقایسه با ادبیات لاتینی نیز صادق است این دو ادب بزرگ زندگی جاودانه خود را از نیروی ذاتی خود مدد می‌گیرند، اگر این تعبیر درست باشد. این خصلت همان صفتی است که این دو ادب بزرگ را در میان ادبیاتی قرار داد که توانستند بر روزگار چیره شوند و جاودانگی

را برای خود تضمین کنند.

اما ادب عربی ما، تا کنون هزار و اند سال است که می‌زید و در این قرن‌های
عشر خود بار و پیدادهای فراوان گونه‌گونی روبرو شد که براه‌های گونه‌گونی
آن‌را راهبر شد و با انواع تصور و دگرگونی آنرا رام ساخت ولیکن پیوسته
زنده و نیرومند است و زندگی و نیروی خود را از نسل‌هایی مدد می‌گیرد که پیوسته
زنده‌اند و بانیر و قدرت به پاسداری آن مشغولند، نسل‌هایی که پیوسته آن‌را
نگهبان هستند و حفاظت می‌کنند و باروح خود در آن می‌دمند همچنانکه متقابلاً
همین نسل‌ها از ادب عربی نیرو و قدرت رام‌د می‌گیرند. نسل‌های ما تا زبان به
ادب عربی هم می‌بخشند و هم از آن می‌گیرند و بر مبانی آن و بخاطر آن و برای
آن زندگی می‌کنند، موضع نسل‌های ما در برابر ادب عربی همانند موضع آنست
با آنچه زندگی مادی این نسل‌ها را چون زمین و کوه‌ها و رودها قوام می‌بخشد
حیات زمانی ادب عربی، قطع و بریده نشده و همچنانکه آشکار است هرگز
قطع نخواهد شد. پیوند و ارتباط بین ادب عربی و بین نسل‌های معاصر در کشورهای
شرق عربی از خلیج فارس گرفته تا اقیانوس اطلس و در جوامع پراکنده عربی
اینجا و آنجا در عالم عربی قدیم و جدید، پیوسته برقرار و استوار و ثمربخش
است همانند پیوند و ارتباطی که میان ادب عربی و مردم عرب در روزگار
متنبی و ابوالعلاء برقرار بوده. مراد ما از طرح این مسائل اینست که بگوئیم در
تاریخ ادب عربی پدیده و خصیصه‌ای است نیرومند و استوار و روشن و نمایان
که بما این امکان را میدهد که مستقیماً بدان بنگریم و دگرگونی‌ها و تطورات آن
را بنحو دلخواه پی‌جوئیم و استقصاء کنیم. ما میتوانیم ادب عربی را از اواخر
عهد جاهلی پی‌جوئیم و آن‌را در این راه‌های دراز دشوارگونه گون پی‌چاپیم
همراهی کنیم، راه‌هایی که ادب عربی آن‌را گاهی شتابان درنوشت، و زمانی
با تأمل و درنگ، و بارسوم هم با احساس سنگینی و دشواری به طی آن پرداخت

تا اینکه سنگین از این میراث عظیم گونه‌گون متباین، بدست ما رسید میراثی که بین اجزاء و عناصر آن تباین و گونه‌گونی بشدت بچشم میخورد.

ما هم اکنون در روزگار خود میتوانیم این نگرش و پی‌جوئی را در ادب عربی آغاز کنیم و پاپای آن همراه با تاریخ‌راه‌های طی شده‌اش را به پیمائیم و این میراث را که اجزاء آن گونه‌گون و عناصر آن متباین است تبیین کنیم تا به آغاز اسلام و پایان عهد جاهلی برسیم. در این همراهی با ادب عربی مارا ترسی نیست که راه، بر ما در زمان و مکان بریده و قطع شود خواه این راه تاریخ ادبی را، از روزگار کهن شروع کنیم یا آن را از نقطه منتهی شده در روزگار نو خود، آغاز نمائیم.

ویژگی و پدیده‌ای که ادبیات ما بدان ممتاز است و امکان مطالعه و بررسی نظورات آن را بما میدهد اینست که ادبی است بسیار کهن و در عین حال ادبی است بسیار نو، قدیم آن با جدیدش پیوندی مستقیم و راستین دارد که بریدگی و انقطاع و پیچ و خم را در آن راه نیست. ویژگی‌های ادبیات کهن و ویژگی‌های ادبیات نو در آن مخمر است چیزی که این امکان را بما میدهد که جدیدش را از قدیم آن‌رهایی بخشیم و چیزی که ما را از فرضیات بسیاری بی‌نیاز میسازد. ادب عربی ما موجودی است زنده و بدرخت تناوری مانده است که ریشه‌های آن در دل زمین استوار شده و در اعماق خاک گسترش یافته، درخت تناوری است که شاخه‌های بلندش در فضا پراکنده است، درختی است که قرن‌ها و قرن‌ها بروی گذشته هنوز آب زندگی در آن به غزارت و فراوانی دیده میشود و در ریشه‌های استوارش در زمین، و در شاخه‌های بلندش در آسمان جریان دارد. اکنون این ادب را اندکی مطالعه و بررسی کنیم و به بینیم چگونه در آغازش تطور یافت و بیان کنیم چگونه ممکن است در آینده تطور یابد.

یکی از ویژگی‌های زندگی ادب عربی ما، از قدیم‌ترین عهد تاریخی اینست که از دو عنصر بزرگ، پیوند خورده که در هر حال روشن کردن آن دو نیازمند

جهد و رنج نخواهد بود یکی از این دو عنصر داخلی و بومی است که زاده سرشت و طبیعت ملتی است که آن را آفریده و دیگری خارجی و غیر بومی است که زاده و مولود ملت‌هایی است که با تازیان پیوند و ارتباط داشتند و یا تازیان با آنان مرتبط بودند و این خود مولود موقعیت و شرایط فراوان گونه‌گونی است که به زندگی مسلمانان احاطه داشته و به روزگاران، در آن اثر گذاشت بیاید به اتفاق این دو عنصر را: تقلید (سنت‌گرایی) و تجدید (نوآوری) بنامیم.

ادب عربی ما، تقلیدی است و در آن شکی نیست زیرا ویژگی‌های عرب بدوی باستانی در آن است و هرگز از آن رهایی نیافت و علی‌رغم کوشش‌های بی‌دریغ توان‌فرسایی که ادیبان برای رهایی از آن بکار می‌برند هرگز نمیتواند تا پایان روزگار از آن رهایی یابد. شیوه ما در تصور اشیاء و ارزیابی آن در وجودمان، بنابر ادوار تاریخی و سرزمین‌ها و موقعیت‌ها، متفاوت است ولی تصویر همین اشیاء باهمه اختلاف آن، پیوسته یک سلسله از اصول و مبانی سنتی و تقلیدی منتهی میشود که رویگردانی و اعراض از آن را راه نیست زیرا رویگردانی و بازگشت از آن، کشتار و قتل ادب عربی است و قطع رابطه‌ای است میان آن و میان روزگار نو و عصر جدید و منحرف کردن و کژراندن آن است از راه زندگانی مداوم و مستمری که ادبیات زنده آن را می‌پیمایند و سوق دادن آن است به راه یک زندگی بریده و گسسته‌ای که ادبیات یونان و لاتین آن را پیمودند در تعلیل حفظ و صیانت این اصول و مبانی کهن و شکست کوشش‌هایی که بر آن بود از آن عدول کند و یا آن را دگرگون سازد (هرچه می‌خواهد دل‌تنگت بگو) من اکنون علل و اسباب را پی‌جویی نمی‌کنم بلکه پدیده‌ها و رویدادها را ثبت و ضبط می‌کنم. شاید این سرشت و طبیعت زبان عربی است که ثبات و پابرجایی این اصول را اقتضاء میکند و شاید این قرآن کریم است که ثبات و برقراری این اصول را مقتضی است، شاید این محافظه‌کاری نسل‌های عربی است که بدان

معروف و ممتازند و در حفظ این اصول مؤثر بوده است، همه این انگیزه‌ها باضافه انگیزه‌ها و عوامل دیگر، در حفظ و صیانت و پاسداری این اصول بی‌تردید مؤثر بوده همه چیز ممکن است ولیکن آنچه محققاً میتوان گفت اینست که ادب عربی به بسیاری از اصول سنتی خود پای بند است و نمیتواند روی گرداند و یا احساس بیگانگی کند و خود را از آن تبرئه سازد و بری داند.

زبان عربی فصیح و معرب، بنیانی است اساسی از بنیان‌ها و شالوده‌های آن بلکه اولین بنیان اساسی و نخستین پی و شالوده آنست. شماره بسیاری از مردم، در روزگاران گذشته و در روزگار نو و عصر جدید، از این زبان فصیح معرب انحراف جستند و آثاری آفریدند که از لذت و شادکامی برخوردار است اما ما آن را ادب بشمار نیاوردیم و آن را در پایگاهی نمی‌نهییم که آثار برجسته و شاهکارهای ادبی را در آن می‌نهییم، شاهکارهایی که مایه تغذیه دل‌ها و خردها و جان‌هاست. چه بسا در تفسیر و تأیید این عقیده میتوان گفت که ادب عربی ما گوش‌ها را چه اندک و چه بسیار بی‌بهره نمیگذارد بلکه بدان نهایت عنایت و توجه را دارد. ادب ما پیش از آنکه ادبی نوشتنی و خواندنی باشد ادب زبان و گوش است و بخاطر همین سخت پای بند است و میکوشد که زبان را هنگام تکلم بدان شاد سازد و گوش را هنگام شنیدن لذت بخشد و سپس جان‌ها و دل‌ها را هنگام شنیدن کامروا و شاد کام سازد.

روشن‌ترین دلیل در اثبات این نظر آنست که تازیان در همه روزگاران خود آنقدر که به فصاحت لفظ و جزالت آن و رقت اسلوب و استواری و استحکام آن توجه و عنایت داشتند بچیز دیگری هرگز عنایت و توجه نداشتند و روشنی و وضوح و انتخاب لفظ و کلمه و سازگاری میان کلمه‌ها در زنگ و آهنگ و طنین بگونه‌ای که تلفظ کلمات را بر زبان آسان گرداند و گوش را زیب و زیور بخشد و آن را نوازش دهد همه اینها را پایه و شالوده صفات و خصائص این زبان قرار دادند.

یکی دیگر از اصول سنتی و تقلیدی ما: در ادب عربی ستون و عمود شعر است؛ ستونی که پیشینیان نتوانستند حد و مرز آن را تعیین و محدود کنند اما در حفظ آن سخت کوشیدند، ستونی که هیچیک از شاعران ما در حقیقت امر نتوانست از آن انحراف جوید با همه آنچه که درباره مسلم و دعبل و ابوتمام و المثنبی و دیگران از اصحاب تکلف و تصنع و بدیع گفته میشود، اینان و مانند گان شان کوشیدند نوآوری کنند و بالفعل در بسیاری از چیزها نوآوری کردند ولیکن پیوسته فصاحت زبان و جزالت آن و زیبایی اسلوب و استواری آن را پایداری کرده‌اند و در نگاهداشت اوزان قدیمه کوشا بودند این گروه از شاعران در نوآوری‌های خود مبتکر اوزانی بودند که میتوان گفت به نحوی از انحاء از نوع اوزان قدیمه است تازه با همه اینکه پیشینیان را نکوهیدند و کوشیدند که از شیوه آنان عدول کنند، نتوانستند که جان‌ها و دل‌ها و هنر خود را از این کشش و جذب و شوق و اشتیاقی که بیابان‌ها به شاعران بادیه‌نشین تحمیل کرده‌اند دور دارند و بیگانه سازند. ابونواس شاعران پیشین را سخت نکوهش میکرد و میکوشید که از شیوه آنان در ذکر اطلال و بازمانده‌های دیاریاران روی بگرداند اما او هم اولاً اطلال و دمن را ذکر کرد و یاد آور شد آنگونه که دیگران از شاعران پیشین یاد آور شدند، هنگامی که خواست نوآوری کند بدگر عشرت کده‌ها و خانه‌های هرزگی و کامجویی پرداخت و در توصیف آن سخت شیفته و فریفته شد آنگونه که اعرابی باستانی شیفته و دل‌بسته دیار هند و اسماء بود پس شیفتگی و اشتیاق یار و دیار در جان و دل شاعر، بازیگر و استوار است و در هنرش جاری است آنگونه که آب در شاخه درختان سریان و جریان دارد؛ اگر چه تجلیات و الفاظ دگرگونه باشد. ابونواس همانند بعضی از شاعران، مخالف وصف راه‌های بادیه و بیابان و توصیف شتر بود ولیکن ابونواس هم راه‌ها و شتران را وصف کرد آنگونه که دیگر شاعران محافظه‌کار و نوآور توصیف کردند. شاعران نوآور کوشیدند که احساس راستین و میانه‌روی در وصف

شاعرانه و تعبیرات و اجتناب از مبالغه و غلو را که پیشینیان بدان خو گرفته بودند، بکوبند اما خود راه تکلف و مبالغه را پیموده‌اند ولیکن تکلف‌شان سرانجام و با آسان‌ترین تحلیل و کندوکاو به سادگی پیشینیان باز می‌گردد همان‌طوریکه مبالغه و غلوشان به میانه‌روی پیشینیان و اعتدال آنان برگشت می‌کند و منجر می‌گردد یا اینکه مصدر سخریه و استهزاء می‌شود.

سازندگان موشحات و گویندگان در مغرب اسلامی کوشیدند که چارچوب قدیمی شعر را در قصیده درهم‌ریزند تا اوزان شعری را یکی با دیگری درهم آویزند و قوافی را مخالف یکدیگر آورند ولیکن هنرشان نتوانست دراز عمر باشد و در زجل فنا شد و به گونه‌ای از گونه‌های ادبیات عامیانه درآمد که ما آن را درست یا نادرست مبتدل میدانیم.

پس درینصورت ادب عربی‌ما، دارای اصولی است سنتی که من بعضی از آن‌ها را در شعر اشاره کردم ولی پی‌جویی و موشکافی نکردم این اصول توانست بر رویدادها و دشواریها و انواع‌تطور و انقلاب ادبی غلبه جوید و بر شعر معاصرین در همه کشورهای عربی سیطره یابد. شاعران اینجا و آنجا میکوشند که در ادب عربی بگونه‌ای نوآوری کنند، در این راه بدرستی پیروز نمیشوند مگر آنکه این اصول سنتی را پابرجای دارند و یا اگر از آن دوری میکنند میزان آن اندک و خرد باشد. نثر عربی با آنکه پس از ظهور اسلام و بعد از تلاوت قرآن و پس از حوادث بزرگ بوجود آمد و قوام گرفت با اینهمه آن را اصولی است سنتی که همانند اصول شعراست و به زبان درست، و فصاحت و جزالت و شیوایی و استواری سخت دلبستگی دارد و روح بدویت در آن پیدا و آشکار است، روحی که بدان زیبایی بی‌پیرایه و ساده‌گونه بخشیده و از دل‌آویزی و شکوه خالی نیست. با اینکه بسیاری از بزرگان نثر از فرهنگ‌های بیگانه متأثر بودند و یا اینکه در اصل بیگانه بودند، با اینهمه نثر به اصول سنتی خود سخت دلبستگی داشت، در آغاز شعر را پیشوای خود کرد و بیشتر این اصول را از آن به یاری

گرفت سپس با آن به رقابت و منافست پرداخت و بر آن چیرگی یافت. نویسندگان نیز همانند شاعران به تکلف پرداختند و بدیع و تصنع را از شاعران به عاریه گرفتند. نویسندگان نیز چون شاعران به قانون انتخاب نوآوری میانه‌رو و مبالغه و غلوی که مایه خردی و خوارمایگی است گردن نهادند. از این نظر امرنشر در روزگار نو و عصر جدید چون امر شعر است، همانطوریکه قصیده‌ای نمی‌شنوی و آن را نمی‌خوانی مگر اینکه آن قصیده را به اصول اولیه سنتی و تقلیدی آن و به چارچوب سنتی محیط بر آن که مایه ثبات و استقرار و پابرجایی و جریان آن بر زبان‌ها و حسن اثر آن در گوش‌ها و دل‌هاست برگشت دهی، همانگونه هم کتابی را و یا مقاله‌ای را نمی‌خوانی مگر اینکه آن را به اصول سنتی باستانی آن برگشت دهی و در این زمینه این نویسنده یا آن نویسنده از نویسندگان روزگار کهن را یادآور شوی.

هنوز هم اصل و اساس در نویسندگی و کتابت مانند اصل و اساس در شعر است: انتخاب لفظ فصیح استوار و روان برای معنی درست و بجا، و سازگاری بین الفاظ و معانی در آنچه مایه تکوین این انسجام ویژه‌ای ایستکه شعر و نثر در زبان عربی فصیح بدان قوام گیرد همراه با حرص و ولع در روشنی مطلب و انتخاب دقیق کلمات صحیح، کلماتی که تنها فرهنگ‌های معتبر و معروف لغت آن را تأیید و تصویب میکنند و این در صورتی است که نویسنده سخت محافظه کار باشد؛ کلمات و لغاتی که در قصاید شعراء و نوشته‌های نویسندگان آمده اگرچه در فرهنگ‌ها نیامده باشد، و این در صورتی است که ادیب باگذشت و میانه‌رو باشد. گاه می‌بینیم نویسنده‌ای جرئت میکند و از زبان مردم و کلمات متداول میان آنان، یا از لغات دانش‌نویس، یا از بعضی زبان‌های خارجی، لغتی یا لغاتی را به عاریه می‌گیرد البته این در موقعی است که نویسنده از نوآوران مبالغه‌جو باشد؛ این نویسنده ممکن است به سرحد غلو و مبالغه برسد و اسلوب نگارش خود را اندکی بسوی زبان عامیانه مبتذل سوق دهد و یا به مکتبی از مکاتب اروپائی متمایل سازد ولی با اینهمه محافظ کار و محتاط است و زبان

عربی را از اصول و اساس مآلوف آن منحرف نمیکند بلکه با این کار می‌خواهد زبان عربی را بی‌نیاز کند و نشو و نما دهد و با افزودن اینگونه الفاظ و اسالیب، به روشنی و وضوح مطلب کمک کند. پس بدین ترتیب عناصر سنتی در ادبیات ما سخت نیرومند است و سخت استوار و پابرجاست و با گردش روز گاه همراه و همپاست این عناصر سنتی و تقلیدی است که بقاء و دوام ادب عربی را در طول سده‌های دراز تضمین کرده و همین عناصر است که بقای آنرا تا آنجا که خدا خواهان بقای آن است تضمین خواهد کرد. اما عناصر دیگری نیز هست که با عناصر سنتی همسر و همبراست و من آنرا پیش از این؛ عناصر نوآوری و تجدد خواهی نامیده‌ام، این عناصر تجدد و نوخواهی و نوآوری ادب عربی را از جمود و تحجر بازداشت و میان ادب عربی و ادوار مختلف تاریخی و جوامع و سرزمین‌های متفاوت سازگاری بوجود آورد و ادب عربی را از تهی‌باری و سترونی و نیستی حفظ و صیانت کرد و به ادب عربی این امکان و توانائی را داد تا تصویرگر نسل‌های گونه‌گونی باشد که آنرا زبان‌گویای خود قرار داده‌اند و این فرصت را پیش آورد که نسل‌های مختلف آنرا تعبیری از خود و زندگی خود بدانند و بدان خود را و زندگی خود را بیان کنند. پس ادب عربی ما مانند دیگر ادبیات زنده بلکه مانند همه پدیده‌های اجتماعی از این دو عنصر که (اگوست کنت) یکی را ثبات و پابرجایی و دیگری را تحول و انتقال می‌نامد تشکیل یافته. امتیاز ادبیات عربی بر دیگر ادبیات زنده اینست که توازن و پابپایی میان این دو عنصر، قطع نشده تا با انقطاع آن و چیرگی عنصر پابرجایی و درج‌ازدگی، جمود و تحجر ادبی و مرگ آن فرا رسد و یا با چیرگی عنصر تحول و انتقال، فنا و نیستی ادبیات و ازهم‌گسیختگی آن بوجود آید. شکی نیست که یکی از این دو عنصر گهگاه بر دیگری از حیث نیرو و قدرت برتری داشته و ادبیات در بعضی از ادوار تاریخی خود شتابزده و کنجکاوانه به‌طور روی آورد و در دوره‌های تاریخی دیگر خود، ثبات و استقرار را برگزیده و بر آن حریص بود.

در حدود نیم قرن پس از ظهور اسلام آنگاه که نسل جدیدی از عرب بوجود آمد و با ملت‌های بیگانه در هم آمیخت خواه از راه نقل و انتقال و کوچ کردن و ماندن در سرزمین آنان بعنوان جنگجو و سرباز یا رابط یا عامل و کارگزار در ادارات دولتی و یا بعنوان استعمارگر، عنصر تطور و تحول بر عنصر دیگر تفرق و برتری جست. ملت‌های بیگانه نیز بعنوان اسیران جنگی یا موالی و بردگان در دل‌خانه تازیان یعنی در حجاز و نجد راه یافتند و برای تازیان کار کردند و به خدمت‌شان پرداختند و آنچه از تمدن و فرهنگ نمی‌دانستند یادشان دادند و بتازیان آموختند. در این وقت بود که تازیان در هر چیز بیک زندگی نوسوق داده شدند، ادبیات در پاسخ به این زندگی نو کندی نکرد، لغات و اوزان و اسالیب و معانی و موضوعات شعری تطوریافت و در آن فنونی بوجود آمد که پیشتر نبود و در نشر نیز خطبه‌های طولانی و داستان‌های مفصل و رسائل موجز و مجمل بوجود آمد. سپس رویدادهای سیاسی افزایش یافت و روح عربی بوسیله انگیزه‌های درونی تطوریافت و پیوند و ارتباط میان ملت‌های اسلامی شدت یافت باز هم روح عربی، و دیگر ملت‌های عربی شده، بوسیله انگیزه‌ها و عوامل خارجی متطور و دگرگون شد و بعد از آن، پیوند و ارتباط میان ملت‌های اسلامی نیرو گرفت. نسل جدید عرب، تنها به مجاورت و معاشرت و معامله و همکاری در امور زندگی مادی؛ اکتفاء نکرد بلکه کتب و آثار دیگران را خواند و تازی‌شدگان هم کتب و آثار تازیان را خواندند و از خواندن آنان و اینان، این‌طور عظیم که عهد عباسی در سده‌های دوم و سوم و چهارم بدان ممتاز و نمایان است بوجود آمده.

نیازی نیست که این‌طور را، به تفصیل بیان کنیم و سخن را در آن بدرازا کشانیم زیرا دقیق این‌طور معروف و مشهور است و در دانشگاه، برای جوانان و در دبیرستان‌ها، برای دانش‌آموزان تدریس میشود فقط یادآور میشوم؛ ارتباط دقیق و همیشگی، بین فرهنگ موروث عربی از سویی، و فرهنگ‌های

ملت‌های شکست‌خورده عربی‌شده، از سوی دیگر، مهم‌ترین عامل و انگیزه این تطورات است. فرهنگ‌های هند و ایران و یونان و ملت‌های سامی و بعضی از ملت‌هایی که در اسپانیا به فرهنگ لاتینی متأثر بودند همه این فرهنگ‌ها که از حیث قدرت و ضعف و وسعت و تنگی و سرعت و کندی، مختلف و متفاوتند در هم آمیختند و پیوند خوردند و نتیجه آن پیوند و اتصال، این ادب عربی است که گونه‌گون و پیچیده است که از حدود شعر و خطابه و رسائل تجاوز کرده و به انواع مختلف علم و فلسفه و معرفت، گسترش یافته و شبیه است بآنچه جهان در بین جنگ‌های اسکندر و قیام دولت عربی در قاره‌های سه‌گانه بر مبنای آن میزیسته، دولت اسلامی تنها سیاست یونان و ایران را به ارث نبرده بلکه تمدن آنان را نیز بارث برده و با این تمدن فرهنگ‌های متباین و گوناگون این ملت را هم وارث شده است؛ همه را به زبان عربی نقل کرده و در قالب عربی ریخته است، بطوریکه میتوان گفت آن تمدن انسانی که رنگ یونانی بر آن غلبه داشت در چهار قرن اول هجری رنگ عربی بر آن چیره‌ور شده سپس حوادثی بوجود آمد و پی‌درپی مصائبی رخ داد، مهاجمین و غارتگران از مغرب زمین تاختند و حامل صلیب بودند و مهاجمین و غارتگران از مشرق زمین روی آوردند در حالیکه نادانی و وحشیگری همراه آنان بوده. عقل عربی اسلامی به این رویدادها متأثر شده این عقل نمرود ولی بناچار بنوعی توقف و درجا زدن، تن در داد و عنصر ثبات و استقرار و درجامانندگی بر عنصر تحول و تطور تفوق یافت. هر چه می‌خواهد باشد ولی باید گفت ادب عربی اولاً در چهار سده نخستین بحکم ارتباط اندک میان ملت‌ها و سپس بحکم ارتباط دقیق و منظم میان‌شان در مرحله دوم، به‌تطور سوق داده شد.

اکنون روزگار در جامانندگی و رکود سپری شده و رابطه بین عالم عربی و عالم اروپائی در اواخر قرن هجدهم برقرار گشته و در قرن نوزدهم نیرو گرفت و استوار گشت و سپس در سده‌ای که ما در آن زندگی میکنیم، دقیق و منظم شد،

آنگاه فاصله‌های زمانی و مکانی از میان رفت و این رابطه در هر روز بلکه در هر لحظه، بصورت مظهری از مظاهر طبیعی زندگی مألوف درآمده. الآن باید دید با اینهمه رویدادها و پدیده‌ها، بر ادب عربی چه گذشت و در آینده چه چیزی ممکن است بر آن رخ دهد؟ اما آنچه بر ادب عربی معروف است و مردم آن را در کتاب‌ها می‌خوانند و دانش‌آموزان در مدارس می‌آموزند؛ بارزترین آن، بازگشت ادبی است به ادبیات قدیم و احیای آن با انتشار و توزیع در مرحله اول و سپس با تقلید و پیروی از آن در مرحله دوم و همچنین آموختن بعضی زبان‌های خارجی و خواندن آثاری که از این زبان‌ها بوجود آمده و ترجمه بعضی از این آثار بزبان عربی بی آنکه نظم و ترتیبی در آن مراعات شود سرانجام نتیجه این کار این شد که از تمدن مادی عهد کهن روی بگردانند و به تمدن مادی عهد جدید روی آورند و سیستم‌های سیاسی و اقتصادی و اداری و نظامی و قضائی را از اروپا به عاریت گیرند و از علم موروث و برنامه‌های تعلیماتی آن روی بتابند و به دانش زنده و نو، و برنامه‌های تعلیماتی زنده و نو آن، روی آور شوند و اینهمه را در برنامه‌های تعلیماتی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و مدارس عالی؛ که شماره آنها در کشورهای عربی عموماً و در مصر بنوعی خاص روبه افزایش و گسترش است بگنجانند. اینها همه بسیاری از خصائص روح عربی را دگرگون کرد و آن را بناچار به گونه‌هایی از تصور و تصویر و اداشت که پیش از آن مألوف و مانرس نبود و عنصر تصور از نوبه فعالیت پرداخت؛ تطوری که در حقیقت دلاویز و راستین بود. این تصور در دو جهت عکس هم، رهسپار بود و هر دو جهت سخت باهم متضاد بودند. در این تصور نیرو و قدرت مقاومت ادب عربی و استعداد آن در غلبه جستن و چیره‌وری بر دشواری‌ها و نفوذ بر مشکلات نمایان شد. احیای ادبیات قدیم پیوسته خردتازیان معاصر را به گذشته سوق میدهد و عنصر ثبات و استقرار را در آنان نیرومند می‌سازد؛ همانطوریکه آشنایی با ادبیات جدید اروپایی، ادب عرب را به پیش میراند و عنصر تصور و انتقال را در آن نیرو میدهد

شگفتی در اینست که خرد نو عربی، در برابر این تضاد شدید ایستادگی کرد و از آن سودها برد. در اواسط سده گذشته و در آغاز این سده این ترس وجود داشت که این دو، راه همدیگر را به برند و قطع کنند و گروهی از ادب آموختگان و فرهیختگان به گذشته روی آرند و باز نگردند و گروهی از آنان نیز بدون تأمل و درنگ به پیش روند و ادب عربی بین این دو راه متضاد: ضایع و تباه شود. اما ادبیات در برابر این دشواری ایستادگی و مقاومت کرد و از آن سود برد. آنگونه که درخت تناوری که در پیش بدان اشاره کردم در برابر توفان‌های زیر و روکننده مقاومت و ایستادگی کرد. تردیدی نیست که تضاد ادبی، قربانیانی نیز داشت بعضی از ادب آموختگان به جمود روی آوردند و سخت متحجر شدند ولیکن اینان رفتند و جمود و تحجر خود را به کسی سرایت ندادند و بعضی از ادیبان نوآور سوریه و لبنان که به قاره آمریکا مهاجرت کرده‌اند؛ تندروی کردند ولی دیری نگذشت که به اعتدال و میانه روی روی آوردند. چیز مهم اینست که ادب عربی در خاور نزدیک در مصر خصوصاً راهی را برگزیده که در آن توازن صحیح، میان قدیم و جدید، ملحوظ است همانگونه که در چهار قرن اول هجری ملامت و تحول در عراق و شام و مصر بوقوع پیوست. این راه مبانی سنتی و اساسی خود را حفظ کرده و از تطور و دگرگونی هم‌روی نتابیده بلکه از میان فرهنگ‌های نوخارجی، چیزهایی را پذیرفت که از فرهنگ‌های بیگانه خارجی در روزگار عباسیان، پذیرفته بود و از دانش نو چیزهایی را پذیرفت که ملائم و مناسب عصر جدید و روزگارانو باشد آنگونه که از دانش‌ها چیزی را پذیرفته بود که ملائم عصر عباسیان بود و اولین مظهر آن اینست که دانش‌نو، خود زبان عربی را، لسان حال قرارداد و بسیاری از فروع و شاخه‌های مختلف دانش‌نو بطور وضوح و روشن در زبان عربی منتقل شد آنگونه که به زبان‌های اصیل خارجی بیان میشود؛ سپس دانش‌نو در کشورهای عربی مستقر شد و در مدارس عالی و مدارس، گاهی به زبان عربی و زمانی به زبانهای خارجی تدریس میشود و تنایان برای یادگرفتن و فراگیری آن به اروپا و


آمریکا میروند و اروپائی‌ها و آمریکائیان آن‌را به کشورهای عربی می‌آورند و اینجاست که فرق بزرگ میان آشنائی و ارتباط قدیم عرب‌ها، با فرهنگ‌های قدیم خارجی، و آشنائی و رابطه جدید عربان، با فرهنگ‌های خارجی، آشکار می‌شود. آشنائی و ارتباط در قدیم، دایره آن بسیار تنگ و محدود بود، و افرادی معین و محدود بدان اشتغال داشتند که میتوان آن‌را شمرد و نام برد، کتاب‌های تاریخی توانست نام‌های کسانی را که فرهنگ‌های هند و ایران و یونان را به زبان عربی نقل کرده‌اند و همچنین اسامی کسانی را که این فرهنگ‌ها را هضم کرده‌اند و نمایندگان آن بودند و آن‌را در فنون مختلف ادب عربی انتشار داده‌اند؛ برای ما حفظ کند. اما در عصر جدید؛ نمیتوان تعداد کسانی را که زبان‌های خارجی را می‌آموزند و آن‌را میدانند و از آن‌گاه شفاهاً و نگاه کتاباً ترجمه و نقل میکنند، شمرد توجه فراوان به فراگیری زبان‌های خارجی، خصیصتی است که روزگاران نو بدان ممتاز است و ما نمیدانیم که در بغداد و دیگر کشورهای اسلامی، مدارس برای تعلیم و فراگیری زبان‌های یونانی و فارسی دایر کرده باشند و یا اینکه بطور مستمر و منظم، گروهی را به هندوستان و روم فرستاده باشند. خصیصت دیگری که تماس و ارتباط نورا از تماس و ارتباط کهن و باستانی متمایز میکند اینست که ارتباط باستانی با فرهنگ‌های بیگانه در بسیاری اوقات مستقیم نبود بلکه با واسطه انجام میشد و کسانی که مستقیم از یونانی به عربی نقل و ترجمه میکردند کمتر از کم بودند بلکه ابتدا از یونانی به سریانی و سپس از سریانی به عربی نقل و ترجمه میشد و از همین جاست که بسیاری از اشتباهات و آمیزش و خلط و اضطراب در نقل و ترجمه بوجود آمد و از اینجاست که بعضی مکاتب فلسفی یونانی؛ از موضع و جایگاه خود، دورگشت و بعضی از آن به غیر صاحب حقیقی آن اضافه شد و در تاریخ فلسفه اسلامی و پیوند و ارتباط آن با فلسفه یونانی؛ نوعی اضطراب بوجود آمد. اما آشنایی و ارتباط روزگاران نو، با فرهنگ‌های بیگانه، مستقیم است و کمتر اتفاق می‌افتد که با واسطه انجام

گیرد. کسانی که از انگلیسی و فرانسه ترجمه میکنند این دوزبان و زبان عربی را نیز بخوبی میدانند و با فهم و بصیرت همراه با دقت و استواری بسیار، از آن زبان‌ها نقل و ترجمه میکنند. گاهی هم بعضی زبان‌های خارجی که هنوز در شرق عربی تعلیم و تعلم آن رواج نیافته با واسطه نقل میشود. ادبیات فرانسه از طریق زبان فرانسه و زبان انگلیسی، نقل و ترجمه میشود و ادبیات آلمانی، از طریق این دوزبان، نقل میشود اما خوانندگان آن را با پرهیز از قبول کامل، و احتیاط بسیار، تلقی کرده و آن را بعنوان يك ضرورت موقت می‌پذیرند تا درس و تعلیم و تعلم زبان‌های بزرگ و متعدد، اشاعه یابد. نقل با واسطه، در نزد ما معاصرین، دقیق‌تر و صحیح‌تر و به‌خوبی و درستی نزدیک‌تر است از نقل و ترجمه با واسطه؛ در روزگار گذشته و عصر کهن. کسانی که فی‌المثل يك کتاب آلمانی را از طریق زبان فرانسه نقل و ترجمه میکنند، ترجمه خود را، با ترجمه انگلیسی آن مقابله میکنند تا مطمئن شوند که ترجمه و نقل آن نزدیک به اصل و روان است. در این در روزگار گذشته غیر ممکن بود. این خصلت که در بالا ذکر کرده‌ایم شاید مهمترین خصلت ارتباط جدید با بیگانگان و فرهنگ و ادبیات آنان باشد. پیشینیان، با فرهنگ‌های خارجی کم‌مایه و محدود آشنا بودند و ارتباطشان کند و تنگ و ناستوار بود و از صحت و فهم درست مطلب، کم بهره بود؛ با فرهنگ هند آشنا بودند که کم‌مایه است با فرهنگ ایران آشنا بودند که آن نیز کم‌مایه است و با فرهنگ بزرگ و گسترده و گونه‌گون یونانی آشنا بودند ولی این آشنائی، خود اندک بود. پزشکی و شاخه‌های گوناگون دانش، و همچنین اخلاق و مابعدالطبیعه را شناختند ولیکن ادبیات و هنر یونان را شناختند و تقریباً از سیاست هم چیزی ندانستند. اما الآن بطور مستقیم و غیر مستقیم، با فرهنگ‌هایی تماس داریم که تقریباً شمردنی و قابل احصاء نیست. ساده‌ترین چیزی که میتوان گفت، اینست که ما با فرهنگ انگلیسی و آمریکائی و فرانسوی و آلمانی و روسی در تماس و ارتباط هستیم و با فرهنگ اسپانیائی و ایتالیائی

نیز تماس و ارتباط داریم و کتاب‌هایی را می‌خوانیم که مسائل و چیزهایی را، از کشورهای اروپای شمالی، برای ما نقل میکند و کتاب‌های دیگری که ما را در جریان مسائل و فرهنگ کشورهای آمریکای جنوبی می‌گذارد. آنچه درباره کشورهای خاور دور می‌خوانیم بسیار است و همچنین کتاب‌های بسیاری در باره کشورهای که هنوز متمدن نشده‌اند می‌خوانیم؛ کشورهای که اروپائی‌ها بدان پای گذارده‌اند و آن‌را مستعمره خویش کرده‌اند و درباره آن نوشته‌اند و بسیاری از اخبار آنرا برای ما نقل کرده‌اند. دیگر اینکه فرهنگ‌ها تنها از راه مکان با فرهنگ‌های خارجی در تماس و ارتباط نیست بلکه با آن؛ از طریق زمان نیز در ارتباط و تماس است. بسیاری از تاریخ ملت‌ها کشف و روشن شد و از طریق زبان‌های گونه‌گون بما عرضه شد. ما از تاریخ مصریان قدیم، بیش از آنچه آنان خود از تاریخ‌شان، میدانستند، اطلاع داریم شکی نیست که اطلاعات ما الآن در پیرامون مصریان قدیم دقیق‌تر و عمیق‌تر و گسترده‌تر است از اطلاعات مصری‌ها در روزگار بطالسه به تاریخ‌شان، همچنین این حکم درباره تاریخ یونان و روم، و تاریخ ایران و هند؛ و دیگر سرزمین‌های متمدن نیز صادق است. با این ترتیب جای تعجب نیست که این درهائی که تماماً بروی ما باز شده و از آن، فرهنگ‌های مختلف خارجی، بسوی ما نفوذ یافته؛ ما و قدمای عرب را از حیث شناخت زندگانی ملت‌های دیگر، از هم دور سازد. ابوالعلاء توانست که بگوید:

در این جهان مردمی نیستند که بیایند و بروند - مگر اینکه من چیزی از اخبار و احوال آنان را بدانم اگر ابوالعلاء اکنون زنده میشد، می‌فهمید که آنچه او، از مردم روزگار، میدانست، در مقایسه با آنچه حالا ما میدانیم چیزی قابل ذکر نیست. محققاً انسانیت در پایان این سده، اطلاعات و دانش خود را، نسبت به اطلاعات و دانش امروزین ما، مقایسه کرده و بر ما ابراز دلسوزی و ترحم خواهد کرد؛ آنگونه که ما بر ابوالعلاء دل می‌سوزانیم و ترحم میکنیم.

در هر حال تفاوت‌هایی که من به بعضی از آن‌ها راجع به تماس و ارتباط ادب عربی قدیم، با فرهنگ‌های قدیمی خارجی؛ و تماس و ارتباط ادبیات جدید عربی با فرهنگ‌های جدید خارجی، اشاره کردم شایسته است که تفاوت‌ها و فرقی‌های فاحشی را؛ میان دو ادب قدیم و جدید بوجود آورد. اگر اختلاف بین دو ادب قدیم و جدید، اثناء قرن گذشته، بطور روشن و آشکار، پدیدار نگشت، اکفون آهسته اثناء این سده که ما در آن زندگی میکنیم؛ دارد آشکار و پدیدار میشود. نمیدانم کجا خواننده‌ام که یکی از ادیبان فرانسه میگفت که قرن بیستم نسبت به زندگی ادبی در فرانسه، از جنگ جهانی اول، شروع میشود و من تقریباً این زمان را نسبت به زندگی ادب عربی می‌پذیرم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی